

مرگ اندیشی در شعر «حسن کرمی زاده»

دکتر اسدالله نوروزی*

فرشته آذرستانی**

تاریخ دریافت: ۹۴/۱۲/۰۸

تاریخ پذیرش: ۹۴/۱۲/۰۸

چکیده

مرگ به عنوان واقعیتی انکارناپذیر توجه مکاتب و مذاهب و ادیان مختلف را به خود جذب کرده است و هر کدام بر اساس درک و شناختی که از ماهیت و حقیقت انسان دارند، نسبت به آن قضاوت کرده اند. نویسندگان، دانشمندان و شاعران نیز در طول تاریخ به مسأله ی مرگ پرداخته و دغدغه ها و دل مشغولی های خود را درباره ی آن به نظم و نثر بیان داشته اند.

نگارنده در این مقاله به مفهوم مرگ اندیشی در شعر توجه داشته و از میان شااعران هرمزگان، به اندیشه ها و دیدگاه های حسن کرمی زاده نسبت به مسأله ی مرگ پرداخته؛ و مصادیق این تفکر را در سروده های او تحلیل و بررسی نموده است.

نتیجه ی تحقیق نشان می دهد که در همه ی سروده های کرمی زاده ، فضای سنگین غم و اندوه احساس می شود.

کلید واژه

کرمی زاده ، مرگ ، تفکر ، شعر، شعر هرمزگان.

* دکترای زبان و ادبیات فارسی و هیات علمی دانشگاه هرمزگان

asadollah_nowruzi@yahoo.com

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی

Fereshteh.azarestan@gmail.com

«مرگ» را می‌توان مهم‌ترین موضوع مشترک میان انسان‌ها در تمام زمان‌ها، مکان‌ها و تنها رقیب زندگی دانست. انسان‌ها در ادوار مختلف کوشیده‌اند به نحوی درباره‌ی مرگ بیندیشند و با آن مواجه شوند.

"مرگ به عنوان یکی از مهمترین دغدغه‌های بشر همواره منجر به آفرینش آثار مهمی در تاریخ بشری شده است. این آثار اعم از نوشته‌ها، طراحی‌ها، بناها و... بوده است." (کمپانی، ۱۳۹۰: ۱۶)

در سراسر ادب فارسی شعرا و نویسندگان ما، همواره از مضمون مرگ در شعر و نثر سخن رانده‌اند به طوری که می‌توان گفت محور اصلی بیشتر آثار ادبی اعم از شعر و نثر را همین مفهوم تشکیل می‌دهد؛ این مسأله برای شعرا و نویسندگان دغدغه‌ساز و اضطراب‌آور بوده است.

اندیشه‌ی مرگ، قدمتی به کهنگی تاریخ جهان دارد. همه‌ی ما در مقطعی از حیات خود همواره درباره‌ی مرگ اندیشیده‌ایم. مضمون مرگ در ادبیات بسیاری شاعران با رویکردهای مختلف در سبک‌ها و قالب‌های شعری مختلف به وفور یافت می‌شود.

حسن کرمی زاده، با نام شاعری ح. گرامی، از جمله نخستین شاعران نوپرداز هرمزگانی است که در سال ۱۳۱۷ در کوشاه، یکی از دهکده‌های اطراف بندرعباس، در خانواده‌ای کشاورز و کم‌بضاعت دیده به جهان گشود.

اندیشه‌ی مرگ بر بیشتر اشعار کرمی زاده سایه افکنده است و حتی بازگشت فکر کرمی زاده به دوران گذشته نیز ناشی از مرگ اندیشی و تأسف بر نیست شدن همه‌ی زیبایی‌های زندگی است.

اساسی‌ترین بن‌مایه شعر کرمی زاده، مرگ اندیشی و زوال و هراس و ویرانی و ابتذال است. اگر خط سیر فکری شاعر را پی‌بگیریم می‌بینیم که این اندیشه از آغاز تا پایان شاعری با او بوده است. با این تفاوت که بازتاب آن در همه‌ی اشعارش یکسان نیست.

مرگ اندیشی و ترسیم فضای غم و اندوه

مرگ اندیشی تفکری است منفی و به شعرهای سیاه منجر می‌شود، و تمایل به مرگ اندیشی یعنی کنار گذاشتن دنیا و زیبایی‌های آن.

بسیاری از شاعران به مبحث مرگ اندیشی در اشعار خود اشاره داشته‌اند. از جمله در شعر فروغ و یا " در اشعاری از نیما که دارای درون مایه سیاسی است، مانند "سرباز فولادین"، "ناروایی به راه" و "ناقوس"، تن سپردن به مرگ شایسته‌تر از پذیرا شدن یک زندگانی توأم با ستمگری و ستم‌بری و نابرابری به حساب آمده است. در برخی دیگر از اشعار نیما، با دلهره‌ی مرگ روبه‌رو می‌شویم. دلهره‌ای است که ریشه‌ی آن به شرایط نابسامان و وضعی نامطمئن زیستگاه اجتماعی می‌رسد، و نیما با به بیان درآوردن آن در واقع مفسر یک ترس و تشویش همگانی می‌شود. " (شریعت کاشانی، 1388: 262)

کرمی زاده و هویت ملی

هر آنچه که در شعر و نثر کرمی زاده با هویت ملی و فرهنگی نسبت پیدا می‌کند در سطوح گوناگون چهره می‌نماید:

- 1- در سطح زبان رسمی، که باستان‌گرایی زبانی و بیانی شاعر و کاربست واژگان اصیل و کهن را توسط او موجب شده است. کرمی با این کار به حجم واژگان و دایره‌ی معنایی و تصویری شعر خود وسعت می‌بخشد.
- 2- در سطح رویکرد به "زبان عامیانه"، که به کاربرد واژگان و اصطلاحات بومی در شعر او انجامیده است. پرداخت شعرهای بومی نیز توسط شاعر حاکی از اهمیتی است که او برای لحن و زبان مردمی قائل شده است.
- 3- در سطح کندوکاو در "فرهنگ مردم جنوب" که برآیند آن پرداختن به شیوه‌های بازی زار است. این کندوکاو نیز همانند موارد اخیر، به خلوت گاه روان‌شناختی و فکری دسته‌جمعی‌ای رهنمون می‌شود که در افسانه‌ها، رؤیاها و... جای دارد.
- 4- در زمینه‌ی عشق‌ورزی به محتوای ادبیات کهن فارسی. این واقعیتی است که راه را برای تأثیرپذیری کرمی زاده از لحن و زبان بزرگان ما هموار ساخته است. و عناصر معنوی و اندیشمندانه‌ای را از آثار بزرگانی چون خیام، شاملو و حافظ در شعر او به رستاخیز در آورده است.
- 5- در سطح تعلقات ملی-هویت‌ی، که همانا احساس پیوستگی عاطفی شاعر به زادبوم، و مهرورزی او نسبت به روستای زادگاهش می‌باشد.

۶- در زمینه ی نظر دوختن و عشق ورزیدن پیوسته به زیستگاه بومی، یعنی کوهشاه، و فرورفتن در اندیشه ی چگونگی حال و روز مردم و مناسبات میان قدرت و جامعه، بخش بزرگی از سروده های تعهدآمیز و فرهنگی- اجتماعی کرمی زاده آینه ی این رویکرد و مشغله است .

مجموعه این موارد شش گانه از کرمی زاده ی یک "شاعر ملی" عرضه می دارد، و از شعر او یک شعر مردمی و جنوبی سرشت . (پاشایی: ۱۳۸۲، ۹۴)

نخستین نشانه های دل بستگی شاعر به هویت ملی و زادبومی در غمانه های غربت به چشم می خورد.

مرگ اندیشی در شعر حسن کرمی زاده

تصور مرگ در شعر کرمی زاده، از چنان جایگاه بسامد و موقعیت تکراری برخوردار است که به جرأت می توان گفت یکی از برجسته ترین بن مایه های شعر او را همین مضمون تشکیل می دهد.

کرمی زاده شاعری است که به آسانی و بی پروایی از مرگ سخن می گوید؛ سایه ی زوال ناپذیر مرگ در فضای شعر او بیانگر پایداری مشغله ها و گرفتاری هایی است که بر زندگانی او چنگ انداخته است .

اشکال بارورتر مرگ اندیشی را در آن دسته از سروده های کرمی زاده می بینیم که تحت تأثیر تجربه های سال های پیشین سروده شده است. سال هایی که خاطرات مرگ پدر، مادر، دوستان و آوارگی های شاعر را در خود جای داده است، تا آن جا که از مرگ گفتن در شعر کرمی زاده به، با مرگ زیستن بدل می شود و این اندیشه به جهان بینی کل شاعر رخنه می کند.

"خداوندا

دیگر از تو چیزی نمی خواهم

مگر در واپسین دم زندگی

آرامش جاودانه ی مرگ

رهایی مطلق!" (کرمی زاده: 1383 ، 118)

اندیشیدن به مرگ و تأسف بر ناپایداری زندگی و بی اعتباری روزگار از اصولی است که کرمی زاده در اشعارش به شیوه های گوناگون پرورده است ، بنابراین مفهوم مرگ پایه ی اصلی تفکر شاعر را تشکیل می دهد.

"تنها مگر که مرگ

رهایی دهد مرا" (همان، 49)

او در جایی سکوت را به چالش می کشد و خواهان سرزندگی است، دقیقا به خاطر همین مسأله است که سکوت و خفقان را معادل مرگ می داند و خفقان مرگبار جامعه را بر نمی تابد.

شاعر خواهان بیداری مردمش از خواب سنگینی است که حکم مرگ دارد.

"خاموشی و خو مرگین از مرگ گرن پایه" (کرمی زاده: 1390 ، 18)

شاعر، مخاطب را به دوری از مرگ تشویق می کند؛ او می گوید برای رهایی از مرگ باید از خاموشی و عزلت دوری گزید.

حسن کرمی زاده در بسیاری از اشعارش واژه های "مرگ، مردن و جان کندن" را به کار برده است ، این واژه در اشعار او بسامد بالایی دارد، به طوری که 26 بار آن را در سروده هایش به کار گرفته است و گاه آن چنان خویشتن را به مرگ نزدیک می بیند و تا بدان اندازه حضور آن را لمس می کند، که آن را به عنوان یک مخاطب محرم و مألوف برمی گزیند، و در حضورش به رازگشایی می پردازد . و به نظر می رسد فضای ذهن شاعر به حدی تیره است که روشنایی ها را نمی بیند و هر لحظه منتظر حادثه ای است.

"دردا

که مرگ امانت نداد بیش

تا دیگر باره

بر تبسم دریا نظر کنی" (کرمی زاده، ۱۳۹۰ : ۲۸)

کرمی زاده زندگی را یکنواخت و تکراری می‌داند و همین امر باعث می‌شود که آن را تلخ و بی‌اساس ببیند و مرگ را بر زندگی ترجیح دهد.

"در نگاه جویندگان

جز نمودی از محال و مرگ نباشد" (کرمی زاده، ۱۳۹۰ : ۵۸)

شعر کرمی زاده بیان‌کننده‌ی اندوه درونی اوست، که در اغلب اشعار او احساس می‌شود؛ شاعر خود را در موقعیتی قرار داده که زبان او بیان‌کننده‌ی تفکر اوست و از طریق اشعارش می‌توان فکر او را خواند.

"خداوندا

دیگر از تو چیزی نمی‌خواهم

مگر در واپسین دم زندگی

آرامش جاودانه‌ی مرگ

رهایی مطلق!" (کرمی زاده، ۱۳۹۰ : ۱۱۸)

کرمی زاده، بی‌هیچ گفت و گو، نخستین شاعر نوپرداز هرمزگانی است که در عرصه‌ی یأس و ناامیدی بی‌پروا و دلیرانه گام برداشته است.

در این مورد او آغازگر است بعد از او شاعرانی بودند که به شیوه‌ی او گام برداشتند و اشعاری ناامیدانه و یأس‌انگیز سرودند.

تاثیر رفیق شفیق او، رامی بر اندیشه‌ی شاعر را نمی‌توان نادیده گرفت، از آن جمله است اشعار حزن‌آلود، نگرش منفی به زندگی و خودکشی ناموفق شاعر.

در شعر کرمی زاده، احوال نفسانی او (شادی، غم، نوهیدی، غم غربت) رابطه‌ی سرراست با فضای پیرامون و حال و هوای طبیعت او دارد. از آنجا که شعر امروز نشان‌دهنده‌ی اوضاع و احوال شاعر است، کرمی زاده در سروده‌هایش احوال درونی خود را نقش می‌کند و تجربه‌های زندگیش را به تصویر می‌کشد.

" شعر امروز ما، بنا به حکم زمانه ، شعری است برون گرا و احوال شاعرانه پیرو زیر و بم احوال و اوضاع بیرونی است . " (میرسپاسی، 1386: 146)

مرگ در آثار این شاعر هرمزگانی بر رویکرد ویژه ای استوار است که در جای جای اشعارش دیدگاه ها و چشم اندازهای خود را به این موضوع به وضوح نشان می دهد.

مرگ اندیشی به طور گسترده در تمام ابعاد زندگی این هنرمند حضور دارد تا آن جا که او بین مرگ و زندگی تفاوتی قائل نمی شود و آن را ادامه ی حیات انسان در بعدی متعالی تر و انسانی تر می بیند.

"خداوندا

مرا در آماج طوفان ها

و مرگ

تنها به خود وانهاده ای" (کرمی زاده، 1390: 117)

اندیشه ی مرگ تنها مختص به اشعار سستی و یا نو شاعر نیست ؛ دامنه ی این تفکر به بومی سروده های شاعر نیز نفوذ کرده است . او مضمون مرگ را در این قسم از سروده هایش بیشتر با واژه ی "جان کندن" نشان می دهد . شاعر خود را آن چنان خسته و درمانده می بیند که تاب و توان پذیرش غم ها و ناراحتی ها را ندارد.

"م تاب ای هَمّه غم خوار دِن اُم نی تَوون ای هَمّه جُن کندن اُم نی" (کرمی زاده، 1390: 26)

"بخشی از عصیان شعر او، محنت های فرو خورده ی خاک زادگاه و مردمان صبورش را به سمت مخاطب پرتاب می کند." (نقوی، 1389: 76)

اگر بخواهیم دلایل و انگیزه ی کرمی زاده را نسبت به مسأله ی مرگ بازگو کنیم به این نتیجه خواهیم رسید که فضای اطراف زندگی او را یأس و تیرگی و بوی مرگ و تباهی اشباع کرده است و خودکشی های دوستان و مرگ برادرزاده ی او و ... همه ی این موارد دست به دست هم دادند تا شاعر موضوع شعر خود را از این میان انتخاب کند و به نهایت یأس و ناامیدی برسد.

او خود می داند ناامیدی سبب تضعیف روح می شود ، به گفته ی او : "ناامیدی ،روح بشریت و شعر را ضعیف می گرداند" ولی در سراسر زندگی و شعر او ناامیدی موج می زند؛ "حس حضور مرگ هرچند قاطع تر از خود مرگ نیست، اما به مراتب هراس انگیز تر از آن می نماید.(کریمیان، ۱۳۷۹: ۳۵)

شاعر، مرگش را در صدایش می داند، او این امر را به مخاطب نیز یادآوری می کند : ای کسی که جویای مرگ هستی، مرگت را در صدایت جست و جو کن . او بی صدایی را مرگ و فریاد را زندگی می داند، این امر بازگو کننده ی اعتراض اوست، نسبت به محیطی که در آن زیست می کند.

نام این شعر "مرگ در صدا" خود گواهی است بر این تفکر کرمی زاده نسبت به مرگ .

"ای که اندر پی مرگی همه عمر/ مرگ تو پهنه ی الفاظ و صداست" (کرمی زاده، ۱۳۸۳: ۱۴۷)

شاعر که اینک در سال های پایانی عمرش (۱۳۸۰) به سر می برد و اثری از شور و شوق جوانی برایش باقی نمانده است، و از جوانی جز اندوه و ناراحتی کوله باری با خود به همراه نیاورده نگران است و در انتظار مرگ

نشست

"هیئات

جز رنج هولناک بودنی این سان

در منتهای درد

جز انتظار مرگ و خاموشی

با من نمانده نشانی

از شعله های جوانی

جز دود آه و خاکستر! " (همان، ۱۲۷)

در حقیقت این شعر رویکرد شاعر را به مسأله‌ی مرگ و پذیرش آن به عنوان جزء لاینفک زندگی نشان می‌دهد. مرگ در تمام لحظات شعر و در همه‌ی زوایا و گوشه‌های آن حضوری قاطع و حقیقت نما دارد.

کرمی زاده بعد از مرگ ابراهیم منصفی در غم و اندوهی عمیق فرو می‌رود، خود و اندیشه‌ی خود را به دست اتفاقات سرسام آور می‌سپارد، روح او توان مقاومت در برابر این فاجعه را ندارد و در خود چاره‌ای جز اندیشیدن به مرگ نمی‌یابد و چیزی نبود که روزنه‌ی امیدی را به رویش بگشاید. به راستی به همراه منصفی گویی پاره‌ای از وجودش را به خاک سپرده باشد و بیان می‌دارد: "بی او در خود میچاله و گم شده‌ام. بار عظیم اندوهم با سنگینی کوهی برابری نمی‌کند." (نقوی، 1389: 23)

آن چه در مورد موضوع مرگ در اشعار کرمی زاده چشمگیر است و ذهن خواننده را به خود مشغول می‌کند، تناقض گویی‌های وی است که آن‌ها را از جهاتی چند می‌توان بررسی کرد. برای مثال می‌توان گفت در بعضی اشعار، دیدگاه او درمورد مرگ مثبت است و مرگ را تنها وسیله‌ای می‌داند که انسان با آن به آرامش و آسایش ابدی دست می‌یابد؛ "فکر زندگی پس از مرگ به هر نحو که باشد، قطعاً نگران کننده و حاوی تناقض است." (سوتر، 1387: 35)

"تنها مگر که مرگ

پایان دهد به این عقوبت مشئوم" (کرمی زاده، 1390: 49)

گاهی نیز دید او نسبت به مرگ منفی است و با ترس و دلهره از آن یاد می‌کند و آن را عاملی برای نابودی آرزوها و امیدهای انسان می‌داند.

"خوشا پرواز گیرد جان خسته

زمرگ ای کاش پروایی نباشد" (کرمی زاده، 1390: 78)

این تناقض گویی‌ها و دیدگاههای متفاوت کرمی زاده نسبت به پدیده‌ی مرگ شعر او را جذاب کرده است؛ تا جایی که خواننده به فکر فرو می‌رود که چرا شاعر در جایی مرگ را می‌ستاید و آن را تنها دریچه‌ی رهایی از این جهان پر از نیرنگ و فریب می‌داند ولی در جایی دیگر با تمام وجود انزجار خود را از مرگ بیان می‌دارد.

گاه مرگ را از ژرفای وجود پذیرفته و تنها وسیله‌ی رهایی از این قفس دنیا می‌داند و گاه با تمام وجود از آن ابراز بیزاری و تنفر کرده و به زندگی توأم با سختی هایش عشق ورزیده است.

یکی از دریچه‌های نگرش منفی کرمی زاده نسبت به زندگی را باید در خواندن داستان‌ها و اشعاری دانست که فضایی سرشار از غم و اندوه دارند، خواندن چنین داستان‌ها و سروده‌هایی ذهن شاعر را برای سرودن پیرامون همین موضوعات سوق می‌دهد و او را بر آن می‌دارد که جان‌مایه‌ی اشعارش را مرگ، ن‌یستی و تباهی تشکیل دهد. از آن جمله می‌توان به داستان‌های صادق هدایت، دولت‌آبادی و گلشیری و همچنین مطالعه‌ی آثاری از پائوستوفسکی و نرودا اشاره کرد. کرمی زاده، صادق هدایت را بزرگترین نویسنده‌ی صدسال اخیر ایران می‌داند و همه‌ی داستان‌های او از جمله شاهکارش "بوف کور" را خوانده و از آن تأثیر پذیرفته است (نقوی، ۱۳۸۹: ۶۰)

وی ویژگی داستان‌های هدایت را توجه به واقعیت‌های زندگی و بررسی مسائل و مشکلات مردم فقیر می‌داند و این همان چیزی است که او را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد.

دیگر آن که کرمی زاده، اشعار پابلونرودا را مطالعه کرده و بی‌قراری‌های این شاعر را در سروده‌هایش احساس کرده و از او تأثیر پذیرفته است.

"پابلو!

پولادی را که تو

در کوره‌ی سوزان تجربه‌ی هایت گذاخته

و پتک سنگین آرزوهایت را بر آن کوفته‌ای

نبردافزاری آبدیده

در کف زحمتکشان زمین است." (کرمی زاده، ۱۳۹۰: ۱۰)

فضای داستان‌های پائوستوفسکی برای شاعر یادآور دوران تلخ و دشواری است که خود در آن زیست می‌کند. پرداختن به آثاری با مضمون غم و اندوه، زمینه‌ای برای سرودن اشعاری مرگ‌اندیشانه را برای شاعر فراهم می‌آورد. اندیشیدن به مرگ، به فضاهای فکری شاعر و محیط زندگی او و جامعه‌ای که در آن رشد می‌کند مربوط می‌شود. محیطی ناامن که شاعر در آن زندگی می‌کند، او را پریشان کرده است، قطعاً چنین محیطی بر شرایط فکری شاعر تأثیری شگرف خواهد گذاشت و شاعر را بر آن می‌دارد که فکرش را حول محوری منفی متمرکز کند، وجود محیطی پریشان‌زا فضای ذهن شاعر را اندوهناک خواهد کرد. کرمی زاده شاعر دورانی است که رخوت و دل‌مردگی و سکوت جایگزین شور و شوق‌ها و قیل و قال‌ها گشته است.

بازگشت فکر شاعر به گذشته و یادآوری خاطرات جز این نمی‌تواند باشد که از این محیط ناامن و پریشان برای لحظه‌ای غافل باشد و به گذشته پناه برد، هرچند گذشته‌ای که برایش بازگوکننده‌ی خاطراتی تلخ است ولی سختی‌ها و گرفتاری‌های امروز او در آن نقشی ندارد.

نتیجه‌گیری

با بررسی و تحلیل دقیق سروده‌های کرمی زاده و توجه به ق‌رینه‌ها و نشانه‌های فرامتنی می‌توان گفت، در بسیاری از سروده‌های شاعر فضای سنگین غم و اندوه احساس می‌شود و مخاطب را با خود همراه می‌سازد که به تماشای چنین صحنه‌هایی بنشیند. کرمی زاده، مانند دیگر شاعران به مسأله‌ی مرگ و نگرانی‌ها و دل‌مشغولی‌های خود پرداخته و با بیان‌های مختلف احساسات و دیدگاه‌های خود را در این باره بیان داشته است. اندیشه‌ی مرگ بر بسیاری از اشعار او سایه انداخته است.

تفکر کرمی زاده درمورد مرگ، با فراز و فرودهای بسیاری همراه است. گاه، از شدت درد و رنج مرگ را به زندگی ترجیح می‌دهد. به ویژه مواقعی که از سختی‌ها و مشقت‌های زندگی به تنگ می‌آید و کاسه‌ی صبرش لبریز می‌شود؛ در آن لحظات، معتقد است که مرگ، در حکم نجات بخشی است که می‌تواند او را از این ورطه‌رهایی بخشد. گاهی نیز خود را راضی می‌کند که با وجود همه‌ی مشکلات، باز هم باید به زندگی ادامه داد. به طور کلی اندیشه‌ی مرگ در شعر کرمی زاده به افکار پوچ‌گرایانه منتهی می‌شود.

دوستی با ابراهیم منصفی و خواندن داستان‌ها و اشعار یأس آلود و محیط زندگی، بر نگاه و اندیشه‌ی شاعر نسبت به زندگی تأثیری شگرف دارد.

منابع و مآخذ

- پاشایی، ع (1382) نام همه شعرهای تو، جلد 2، تهران: نشر ثالث.
- سوتر، فرناندو (1387) پرسش‌های زندگی، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: طرح نو.
- شریعت کاشانی، علی (1388) سرود بی‌قراری، تهران: گلشن راز.
- کرمی زاده، حسن (1383) رویای آفتاب در هزاره‌ی ظلمت، تهران: هفت رنگ.
- کرمی زاده، حسن (1390) وطن چشمان توست، به کوشش حسام الدین نقوی، بندرعباس: اندیشه‌ی استاد.
- کرمی زاده، حسن (1390) غمانه‌ی غربت، به کوشش حسام الدین نقوی، بندرعباس: اندیشه‌ی استاد.
- کریمیان، کاظم (1379) دگرگونی نگاه، زبان و ساختار در شعر امروز، تهران: نشر روان.
- کمپانی زارع، مهدی (1390) مرگ اندیشی، تهران: نگاه معاصر.
- میرسپاسی، علی (1383) روایت‌های یأس و امید، ترجمه‌ی عباس مخبر، تهران: نشر توسعه.
- نقوی، حسام الدین (1389) آن سوی غفلت چشم‌ها، تهران، گلشن راز.

Thinking about Death in HasanKaramiZadeh'sPoetry

Abstract

Death, as an undeniable fact, has attracted a great deal of attention in different schools of thought and religions and it has been judged based on different views regarding the nature and the reality of human being. Writers, scholars, and poets have been concerned with death throughout the history and they have expressed their concerns about it in prose and poetry. This article attempts

to consider HasanKaramiZadeh's thoughts regardingdeath among Hormozgan's poets and to analyze the manifestations of death in his poetry. The results show that sadness can be felt in all poems of KaramiZadeh.

Key words

KaramiZadeh, Death, Thought, Poetry, Hormozgan's Poetry.

